

تماشای ” تصویر بزرگ “ در ” آینهء کوچک “

پوهنمل سید محمدعالم لیبیب

استاد دانشگاه بلخ

شعر از عاطفه مایه می گیرد و در عاطفه پرورده می شود و اندیشه را جلوه و بیان عاطفی می بخشد. این جاست که بر احساس و عاطفه اثر می نهد و عاطفه آن را در می یابد.

پس مفهوم این سخن معروف که ” که شعر از دل بر خیزد و بر دل نشیند ” همین خواهد بود.

به سخن دیگر شعر بیان احساس و اندیشه نه به یاری مفاهیم؛ بل به وسیلهء تصویر های ذهنی است. تصویرها هنگامی پدید می آیند که شاعر بین دو شی یا دو پدیدهء دور و بیگانه از هم پیوند ذهنی بر قرار می کند و این رابطه و پیوند ذهنی را میان اشیا و پدیده های دور از هم بر مبنای وجه یا وجوه مشترک میان آن اشیا استوار می سازد که با پندار خود آن را دریافته است و درک آن گونه جهات همگون خیالی و پیوند های ذهنی را به خواننده گان شعر خود نیر تداعی می کند.

پس همین است که مایهء اصلی و جوهر ذاتی شعر و سوای این ها، آن چه مربوط به وزن و قافیه و ردیف و نظایر آن میگردد، جامه ها و آرایه هایی بیش نیستند که بر تن شعر پوشانیده و به گردن آن حمایل می شوند و از ضروریات نهادینهء شعر به شمار نمی آیند. شعر خوب و بر خوردار از جوهر ذاتی بدون این زیور ها و آرایه ها نیز شعر است و ذره یی از مایه و پایهء اصلی آن کاسته نمی شود. آن گونه که گفته اند :

” نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود ”

خوانندهء گرانقدر، نیک می داند که با این پیش درآمد کوتاه و تمهید ناشنوا می خواهیم پریشان سخنی چند دربارہء شعر بگویم و پاره یی از دریافت ها و برداشت های خود را در بارہء سرود های که تازه به حوانش آنها توفیق یافته ام، بیان کنم.

آری در واپسین روز های گرم تابستان مرا گذاری به شهر پشاور پاکستان افتاد، شهری که با وجود هوای داغ و آفتاب سوزانش به آشیانهء پرندہ گان مهاجر میهن من بدل شده است و در آن پناگاہی و آب و دانه یی، هرچند به مشقات فراوان، برای خود دست و پا کرده اند.

در میان این مهاجران عندلیبان خوش الحانی نیز وجود دارند که ” غم غریبی و غربت را بر نمی تابند ” و به یاد وطن، هوای یاران و همدیاران خویش نوحه سر می دهند و ” اندوه خاموشی خود را فریاد می زنند ”

با آن که هوای دود آلود و جانگداز این شهر برای منی تازه وارد و نگرفته خو با چنین هوا و فضایی سخت کسالتبار و خسته گی افزا بود، به فکر آشنایی به نغمه های تازه این خوشنویان و سروده های جدیدی این نغمه

پردازان و سخن سنجان افتادم و خوشبختانه در نخستین جستجو، گزینه بی از تازه ترین اشعار شاعر گرامی و سخنور نوپرداز نخبه جناب پرتو نادری به نام "تصویر بزرگ، آئینه کوچک" به دستم رسید. با پرتو و سروده های او از دیر باز آشنا هستم. او یکی از سر بر آورده گان کم همال شعر و ادب معاصر کشور ماست و به پندار من، از همین رو واژه " نادری " در پهلوی تخلص ادبی او معنی دار افتاده است. از پرتو باید انتظار شعر های تازه را داشت. بدین معنی که غالباً سروده های امروز او در درونمایه و فورم، در ترکیب واژه گان و تصویرهای خود هرگز تکرار بیروح همانهایی نیستند که وی دیروز گفته است؛ بلکه هر شعر او که تازه سروده می شود، پیامی تازه در قالب و تصاویر نو در بر دارد و نمودار باروری و پخته گی تجربه، رشد اندیشه، بالنده گی مهارتهای ادبی او در بیان تصویری حاصل این تجارب و دریافتها؛ اندیشه و عواطف اوست.

به نظر این حقیر؛ شاعر نوپرداز معاصر باید سه مرحله رشد و بالنده گی را طی کند: نخست، با فراگیری میراث گرانبهای استادان شعرپیشین برای خود توشه کافی اندوزد و طبع خویش را در اصناف و قالبهای گونه گون شعر کلاسیک بیازماید و پس از آن اندک اندک خود را از قید قوافی و افاعیل مساوی آزاد سازد. در مرحله دوم به شعر نیمایی روی آورد و زبان به سخن گفتن در این شیوه آشنا نماید که در آن با وجود رعایت از وزن عروضی تساوی شمار افاعیل مصراعها حتمی نبوده و کار برد قوافی نیز اختیاریست. تنها پس از رسیدن به نضج و پخته گی لازم در آفرینش نمونه های بکر و تکامل یافته این گونه شعر است که شاعر می تواند آگاهانه گامی فرا تر نهد و سرایش نوع دیگر شعر را تجربه کند که دیگر از قید وزن و قافیه رسته است و دربر گیرنده جوهر نهادین شعر بدون ارایه و جامه است و " شعر سپید " نامیده می شود. کسی که بدون پیمودن مرحله نخست، فراگیری اصول شعر کلاسیک ادعای شاعر بودن در شعر نیمایی یا شعر سپید را میکند، مرتکب خطای نابخشودنی می گردد.

با برگردانی و مطالعه مجموعه شعری « تصویر بزرگ، آئینه کوچک » بدین باور می رسیم که سراینده آن در حیات ادبی و تجربه شاعری خود به سومین مرحله رشد و بالنده گی دست یافته است. او از کوچه های قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و... سرفراز گذشته و مدتی را به گلگشت و گلچینی در کوچه باغهای شعر نیمایی پرداخته و گلدسته های زیبا و بویایی را که ره آورد این سفر طولانی او بوده، پیشکش دوستداران شعر خود و ادبیات معاصر کشور نموده است.

و اما این بار، در این مجموعه، او به حیث شاعری پخته با تجارب بارور، اندیشه پویا و عواطف سرشار قد می افرازد که فرماتروایی تام در قلمرو زبان دارد و آهن هر واژه بی در دستان داودی او به سان موم نرم می گردد و شکل می پذیرد. پرتو در این مجموعه سرایشگری توانای شعر سپید است.

به راستی از جمله پنجای پنج پارچه شعری که در آن گنجانیده شده اند، صرف هفت شعر در قالب نیمایی سروده شده و متباقی چهل و هشت شعر پارچه دیگر متعلق به نوع " سپید " است.

همه این سرود ها در نوع خود بهترین و والاترین نمونه شعر در پیام آوری، بیان عاطفه و تصویرپردازی اند و برخی از آنهايي که در قالب شعر نیمایی سروده شده اند، نقش تاثیر اشعار " تصویرگر بزرگ " (نادر نادرپور) را بر جبین دارند که شاعر سخت دلبسته اوست.

شعر های سپید اگرچه از وزن عروضی بر خوردار نیستند؛ اما در تمامت خویش آهنگی را به وجود می آورند که ذهن سیال و دقت سنج خواننده آن را در می یابد. اجزای " مصراعها " ی این اشعار در عین بی وزنی چنان بر روی هم متناسب افتاده اند که هم مکمل مفهوم کلی شعر و نیز مولد آهنگ ویژه تمامت آن اند. حذف هر " مصراع " یا پاره بی به معنا و آهنگ درونی شعر صدمه می زند. به رنگ نمونه :

سایه بی هر شب
در خویش می پیچد، غمناک
و با چشمهای ستاره های انتظار
خلوت رازناک آن درخت پیر را
در همه هم رویای هم آغوشی تو
به بهشتی بدل می کند

(ص 29)

کدام یک از این سطر ها یا مصراع ها را می توان حذف کرد که آسیبی به مفهوم و آهنگ درونی شعر نرسد؟ شعر های این دفتر از رهگذر درونمایه و مضمون نیز کوناگون اند. در میان آنها از اشعار در بر گیرنده موضوعات اجتماعی و میهنی گرفته تا شعر های عاشقانه فراوان می توان یافت. اما سروده های پرتو مقولات جامعه شناسانه، معلومات گیتا شناسی و سوگنامهء روایتی نیستند که مستقیماً اندوه و مصیبت مردم و ویرانی وطن را به مویه نشینند؛ بل آن گونه که شاعر آگاه دل خود در پیشگفتار دفترش خاطر نشان می سازد. او به تصویرگری آن گونه آلام و رنجهای مردم و وضعت ناگواری میهن پرداخته که آن را احساس کرده، دریافته و تجربه نموده است. بنا بر این، همزمان با آن که این انده و آلام تصویر یافته در اشعار پرتو، به قلب و احساس او تعلق دارد از آن مردم رنجکشیده میهن و سراپا زخمی وی نیز است. یعنی آن چه که از طریق " من " شاعری می گردد به " ما " نیز تعلق می گیرد؛ زیرا سر نوشت او با سرنوشت ملت و میهنش گره می خورد. به این شعر توجه کنیم :

چنان ستاره بی
از مدار شکیبایی خود رها شده ام
سرگردانیم
در هیچ منظومه بی نمی گنجد
هرچند به دور نام من خط سیاهی کشیده اند
نام من هستهء تلخ یک بادام کوهیست
که هیچ وقت کام دشمن
از آن شیرین نخواهد شد

(ص 46)

دقت کن خواننده عزیز! در این پارچه شعر کوتاه چگونه سر نوشت ملت آورده افغانستان بازتاب هنری یافته است و این انعکاس از طریق " من " شاعر صورت می پذیرد و هرگز نباید پنداشت وقتی شاعر " م " می گوید منظور خود اوست. از همین جاست که در ادبیاتشناسی " م " شاعر را مساوی به خود او نمی گیرند و آن را " قهرمان لیری " می نامند. از این دست اشعار در این دفتر بسیار می توان یافت. این هم تصویری از وضع نابسامان هم میهنان آورده :

توفان
ناخدای مرا به جزیرهء دور گرسنه گی
تبعید کرده است
و من روی تخته پارهء نا امیدی
آینده را در ساحلهای ناشناخته جستجو می کنم
و باد ها هنوز در افق تو طنه
تبیره می زنند

(ص 49)

شعر های عاشقانه پرتو نیز همه بدیع و تازه اند و در آن ها نیز ترکیبها و تصویرهای کاملاً تازه بی به کار رفته، تشبیهات کهنه و تکراری چون گل روی، سنبل موی، بادام چشم، کمان ابرو، تیرمژگان، پسته لب، موی میان و... به چشم نمی خورند؛ بل که شاعر با این تصاویر به ستایش زیبایی یار می پردازد:

من حقیقت زیبایی تو را
در نجوای عاشقانهء باران
در زمزمهء پرنده یی که در خلوت جنگلی می خواند
در هوای جفت خویش
در رقص لاله بی در دشت

وقتی که سمفونی باد نواخته می شود
دریافته ام

وقتی می خندی من به به بامداد آفرینش
ایمان می آورم
قامت استوای زیبایست
و دستانت پلیست
که عشق و عاطفه را به هم پیوند می زند

(ص ص 61-62)

در اشعار پرتو همه عناصر صورخیال اعم از تشبیه، مجاز، استعاره، کنایه، سمبول، اسطوره، تمثیل، تشخیص، ارکی تیپ (کهن الگو) و غیره به خدمت تصویرپردازی گماشته می شوند. ذهن بامداد، ستاره های شرم، رشته آبشار، گلخانه خورشید، دریاچه های ذهن، بستر آینه، ناخدای آرزوها، قاموس دریاها، تصویر تقدیر، آینه ابدیت، برهوت تنهایی، خون روشنایی، مرمر رسوایی، بیشه بدنایی، فانوس چشمها، انفجار هستی؛ زورق پندارها، دریاچه و سواس، افاعیل بوسه؛ وزن هم آغوشی، قفس تاریکی، مشت های گرسنه گی، شگوفه اندوه، ریگزارهای توطئه، سمفونی باد، پاشنه فقر، آیه های باور خورشید، کوله بار کوچک هستی، شیشه های ذهن پنجره، انزوای برج غرور، ساحل سنگی دست ها، دریاچه شیرین ماه، جهیل کوچک خورشید، ریگزار تشنه غرور، رگهای سبز بامداد، کرگسان دشتهای تنهایی، نیشه گزافه و نیرنگ، بام بلند افتخار، رواق لحظه های انتظار، خلوت رازناک درخت پیر؛ خاطره سرخ سیب ها، عطر بربادی درخت، خلوت باغهای اساطیر، کاخ روشن آسمان، شعر بلند اندام، فرمان آفتابی وفا، سایه های یخ بسته نامیدی، قافیه های فروبسته گیسوان، چایجوش منگ گرفته غربت، یک سبد گل تنهایی، یک فقس ترانه، سنگلاخ سوزان التماس، تندیس شکسته آواز، سایه سوزان درخت تجربه، حنجره کهکشانی خورشید، میخ بلند بدمستی، مخمل سپید وجدان، کشتی کوچک اندیشه، شط سرخ خشم، کبوتر سپید آفتاب، تباشیر سرخ حقیقت، شیر ظلمت استبداد، مرغان مهاجر باران، بیضه طلایی ستاره گان، مشت گره خورده درخت، از یاد بردن دریا اندیشه باران را، صدای نفس های خورشید، از یاد آفتاب رفتن ترانه های مشرق، نمان کردن ماه چهره خراشیده اش را در پشت ابرها، کشتی کوچک اندیشه، شط سرخ خشم، کبوتر سپید آفتاب، پس گرفتن باران مهربانی دستانش را از باغچه، تخم گذاشتن پرنده گان مرگ روی تینگ فروشنده گان دوره گرد، بازوان برهنه شب، افسانه تلخ سرندید، یونس صدای فرورفته در کام نهنگ، سکه های عهد دقیانوس، چاه شغاد و... فریاد خاموشی و...
این همان عبارتها و ترکیبهای اند که عناصر و ابزار تصویر بدیعی یا صورخیال را که در آغاز از آنها نام بردم در بر دارند.

خواننده گرامی وقتی که دفتر " تصویر بزرگ، آینه کوچک " را به دقت بخوانی پی خواهی برد و درخواستی یافت که این عناصر تصویری در شعر پرتو نه بر آن گونه که معمولاً در شعر کلاسیک جا دارند، به کار رفته؛ بل از شیوه و شگرد کاربرد ویژه بی برخوردار اند. این جا تشبیهات و استعاره ها همه دارای تسلسل اند که اگر مجاز باشد می توان آن را تشبیه و استعاره " زنجیره بی " نامید. به گونه مثال شعر " زیبایی " (ص 13) را به بررسی می گیریم که در قالب شعر سپید سروده شده است:

صدایت به دختری می ماند
در سیزترین دهکده دور
که آزادی قامتش را
تنها کاجهای بلند کوه می داند

صدایت به دختری می ماند
که شامگاهان

در زیر چترماه
در شفافترین چشمه بهشت
آبتنی می کند

و بامدادان
از دریاچه های فاق
کوزه بی از نور خلوص به خانه می آورد
و از زمزم آفتاب
جرعه جرعه می نوشد

صدایت به دختری می ماند
در سبزترین دهکده دور
که از ترانه جویبار
پای زیبی به پا می کند
و از نجوای باران
گوشواره بی در گوش
و از رشته آبشار
گلوبندی بر گردن
تا گلخانه خورشید را
با رنگین ترین گل‌های عشق بیاراید
و توبه اندازه صدای خویش زیبایی

(ص ص 8-9)

در این جا " صدای یار "، " مشبه " دختری که آزادی قامتش را کاجهای بلند کوه می دانند، مشبه به و در میان این مشبه به، تشبیه دیگری وجود دارد که طرفین آن : قامت - مشبه، کاج بلند، مشبه به و باز " صدای یار "، مشبه " دختری که در چشمه بهشت آبتنی می کند، بامدادان از دریاچه های فلق کوزه بی از نور خلوص به خانه می آورد و از زمزم آفتاب جرعه جرعه می نوشد " مشبه به.

و به همین گونه " صدای یار "، مشبه دختری که از صدای جویبار پایزب به پا می کند، از نجوای باران گوشوار درگوش و از رشته آبشار گلوبندی بر گردن " مشبه به و در این مشبه به تشبیه های دیگری وجود دارند که طرفین آنها: " پایزب " مشبه " صدای جویبار " مشبه به و سر انجام محبوبه شاعر که مشبه به است به اندازه صدای خود (مشبه به) زیباست. بدینگونه زنجیره بی از تشبیهات نغز و تازه بی به وجود می آید که سخت دل انگیز است و تصویر شگرفی را به وجود می آورد.

اگرچه تشبیه از ضعیفترین عناصر و ابزار تصویر آفرینی در شعر است؛ ولی این عنصر با ویژه گویی که در این شعر پرتو کسب نموده قوی ترین و زیبا ترین تصویر را به وجود آورده است.

خواننده عزیز اینک من و تو تصویر های بزرگ شعر پرتو را در آینه کوچکی که همین نبشته باشد لحظه بی به تماشا نشستیم چنین می پندارم که از این نبشته آشفته من درباره اشعار دفتر " تصویر بزرگ، آینه کوچکی " جناب پرتو نادری دست کم تصویری پیدا خواهی کرد و از طریق آن به دریافت و فهم دیگر ابعاد این سروده ها راه خواهی برد. هر چند می دانم و میدانی که:

" اوبزرگ است و در آینه کوچکی ننماید "

در فرجام فروزان مصباح شعر پرتو را به زوایای تار ا دب و فرهنگ معاصر میهن همواره پرتو افکن می خواهم، چنین بادا !

سنبله 1380
شهر پشاور